

تحلیل قلمرو «جهت مخالفت با موازین شرعی» در نقض آراء محاکم

مهدی حسن زاده*

چکیده

«مخالفت با موازین شرعی» در قوانین مربوط به دادرسی (مواد ۳۴۸ و ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری) به عنوان «جهت» (عامل) نقض آراء محاکم، اعلام شده است. وضعیت قلمرو این عامل از این جهت که همه آراء محاکم را در بر می گیرد یا صرفاً مربوط به آرای است که به استناد منابع و فتاوی فقهی و بر اساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی صادر می شوند، محل بحث است و این مطلبی مهم است که لازم است بررسی و تحلیل شود. اجرای این «جهت» به گونه ای که موجب نقض آراء صادر شده بر اساس قوانین شود و نقض آراء صادر شده بر اساس قانون، به استناد مخالفت با شرع، در واقع به معنای نقض قوانینی است که آراء محاکم به استناد آن صادر شده است و چنین پیامدی با قانون اساسی و نظام حقوقی مقرر در آن سازگار نیست و سبب تزلزل قوانین و اختلال نظام حقوقی می شود. از این رو، در جهت حل این مشکل اساسی ناچاریم «جهت» نقض مورد بحث را منصرف از حالت هایی بدانیم که اجرای آن، نقض آراء صادر شده بر اساس قوانین را موجب می شود.

واژگان کلیدی: نقض رأی، جهت نقض، خلاف شرع، خلاف قانون، موازین شرعی

مقدمه

یکی از مباحث مهم مربوط به شکایات از آراء قضایی، «جهت نقض آرا» است و منظور از جهت نقض آرا، اشکالها و عواملی است که در صورت اثبات، سبب نقض رأی صادر شده می‌شوند. در قانون آیین دادرسی مدنی، جهت نقض رأی در تجدیدنظر در ماده ۳۴۸ و در فرجام در مواد ۳۷۱ به بعد و در اعاده دادرسی در ماده ۴۲۶ بیان شده‌اند. در برخی از شکایات (تجدیدنظر و فرجام) «مخالفت با شرع» به عنوان یکی از جهت نقض آرا شمرده شده است (بند هـ ماده ۳۴۸ و بند ۲ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی). در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۹۲) نیز «خلاف شرع بین» بودن رأی، سبب تجویز اعاده دادرسی توسط رئیس قوه قضائیه و رسیدگی مجدد به دعوا در شعب خاص دیوان عالی کشور معرفی شده است.

نکته قابل تأمل در خصوص این جهت، وضعیت آن نسبت به سایر جهات، به خصوص جهت «مخالفت با قانون» و دامنه شمول این جهت در آراء قضایی است و این سؤال قابل بررسی است که آیا هر رأیی، حتی آرای که به استناد قوانین صادر می‌شوند، لازم است از جهت عدم مخالفت با شرع ارزیابی شود یا این جهت، مخصوص آرای است که بر اساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی به استناد منابع یا فتاوی فقهی صادر می‌شوند؟ به عبارت دیگر آیا قلمرو این جهت، همه آراء محاکم است یا اختصاص به دسته یاد شده دارد؟

حساسیت موضوع از آن جهت است که در صورتی که قلمرو جهت مخالفت با شرع را شامل همه آرا بدانیم، چه بسا آرای که مطابق قانون صادر می‌شوند، مخالف شرع شناخته شوند و نقض چنین آرای، در عمل مستلزم نقض قوانینی است که این آرا به استناد آن صادر شده‌اند و چنین پیامدی با اصول قانون اساسی و نظام حقوقی مقرر در آن سازگار نیست و تزلزل قوانین و اختلال نظام حقوقی را موجب می‌شود. در این مقاله در تحلیل موضوع مورد بحث، در پی اثبات این مطلب هستیم که دیدگاه اختصاص جهت مخالفت با شرع به موارد صدور رأی به استناد منابع و فتاوی فقهی و بر اساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی اگر چه رفع ایراد ذکر شده را در بر دارد، ولی با واقعیت مواد قانونی مربوط به جهت یاد شده هماهنگ نیست و نمی‌توان چنین منظوری را به این مواد نسبت داد و ظاهر این مواد، قلمرو گسترده این جهت را نشان می‌دهد. در عین حال برای پرهیز از پیامدهای مخرب یاد شده، لازم است مواد قانونی مربوطه را منصرف از حالتی دانست که اعمال جهت مخالف شرع بودن رأی، سبب نقض و کنار گذاردن قوانین می‌شود.

۱. قلمرو گسترده جهت مخالف شرع بودن رأی

جهاتی که در قانون برای نقض آراء محاکم ذکر شده‌اند، عمدتاً قلمرو گسترده دارند و در همه آراء محاکم، مورد توجه و ارزیابی قرار می‌گیرند. وضعیت قلمرو جهت مخالف شرع بودن رأی و پیامدهای منفی پذیرش قلمرو گسترده این جهت، از مطالب مهم و قابل بررسی درخصوص این جهت است.

۱-۱. بیان قلمرو گسترده جهت مورد بحث

جهت مخالفت رأی با موازین شرعی در مواد ۳۴۸ و ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی در کنار جهاتی دیگر به‌ویژه جهت «مخالفت رأی با مقررات قانونی» به‌عنوان یکی از جهات نقض آراء محاکم، معرفی شده است. ظاهر مواد یاد شده و وضعیت جهات دیگری که در این مواد، ذکر شده‌اند و اطلاق این مواد، نشان‌دهنده این است که جهاتی که در این مواد بیان شده‌اند، جهاتی مستقل و هر یک، جهتی جدا برای نقض رأی هستند؛ به این معنا که هر رأی باید از نظر هر یک از جهات ذکر شده در این مواد، بررسی شود و در صورت وجود هر یک از این جهات، رأی نقض می‌گردد.

در اینکه وضعیت در سایر جهات (به‌جز جهت مخالف شرع بودن رأی) این‌گونه است، بحث چندانی وجود ندارد. درخصوص جهت مورد بحث نیز در نگاه ابتدایی و با توجه به سبک و سیاق این مواد و این که قانون، وضعیت خاصی برای این جهت مطرح نکرده، چنین به ذهن القا می‌شود که وضعیت، به همین ترتیب باشد و جهت خلاف شرع بودن رأی نیز مانند هر یک از سایر جهات، جهتی مستقل برای نقض آراء محاکم باشد و همان‌طور که در هر رأی، سایر جهات، بررسی می‌شوند و در صورت احراز هر یک از آن جهات، رأی نقض می‌شود، هر رأی از جهت مخالفت با شرع نیز باید بررسی شود و صرف‌نظر از جهات دیگر، در صورت احراز این جهت، رأی نقض شود.

چنین مطلبی مستلزم این است که اگر رأیی از نظر سایر جهات، از جمله جهت مخالفت با قانون بررسی شد و اشکالی در آن از این جهات یافت نشد و از جمله مخالف قانون شناخته نشد، بلکه بر اساس قانون صادر شده و منطبق با قانون شناخته شد، چنین رأیی باید از جهت شرعی نیز مورد ارزیابی قرار گیرد و اگر مخالف شرع شناخته شد، نقض گردد.

آنچه چنین مطلبی را در ذهن تقویت می‌کند، توجه ویژه قانون‌گذار به این جهت در مواد متعدد است؛ به این ترتیب که نه تنها در موادی که اشاره شد (۳۴۸ و ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی) این جهت در کنار سایر جهات، مطرح شده است، در ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی قانون‌گذار در مقام بیان تعریف «فرجام» «تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی با موازین شرعی» را یکی از دو ضابطه اصلی و در کنار «تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی با مقررات قانونی» مطرح کرده و در

بیان این دو معیار، «تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی با موازین شرعی» را پیش از «تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی با مقررات قانونی» آورده است. چنین ترتیبی در مواد دیگر نیز (۳۴۸، ۳۷۱ و ۳۸۷ قانون آیین دادرسی مدنی) رعایت شده است. با وجود این، در ماده ۳۷۶ قانون آیین دادرسی مدنی صرفاً از مخالفت رأی با قانون سخن گفته و نامی از مخالفت رأی با شرع نبرده که با توجه به بیان قانون‌گذار در مواد دیگر، به نظر می‌رسد در ماده ۳۷۶ دچار غفلت شده و بیان قانون‌گذار در این ماده، همراه با بی‌دقتی است و ظاهر عبارت این ماده با تمام مواد یادشده قبلی در تعارض است، چون از آن مواد استنباط می‌شود که قانون‌گذار توجه ویژه به موازین شرعی در دادرسی داشته است. همین وضعیت در مورد دو ماده ۳۷۰ و ۳۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی صادق است که در متنی تکراری، صرف مطابق قانون بودن را برای تایید رأی کافی دانسته است.

این تلقی که جهت مخالفت رأی با موازین شرع، جهتی مستقل و شامل همه آراء محاکم، شناخته شود، زمانی به شدت تقویت می‌شود و به نهایت درجه خود می‌رسد که توجه نماییم در اعاده دادرسی مقرر شده در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۹۲) که پیش از آن با تغییراتی در ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مقرر شده بود، با وجود این که تا پیش از اصلاح سال ۱۳۸۵، جهت مخالفت رأی با قانون یا شرع، سبب تجویز این نوع از اعاده دادرسی می‌شد، در اصلاح سال ۱۳۸۵ و هم اکنون به موجب ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری صرفاً مخالفت رأی با شرع این نقش را دارد و مخالفت با قانون حذف شده است و به نظر می‌رسد، با توجه به عبارت و بیان قانون و تغییر آن، باید دیدگاهی را که این شیوه اعاده دادرسی را منحصر به موارد مخالف شرع شناخته شدن رأی می‌داند (گلدوست جویباری، ۱۳۸۸: ۱۸۴)، تایید کرد و دیدگاه مخالف که با استدلال عدم تمایز قوانین جمهوری اسلامی ایران از مقررات شرعی، اعاده دادرسی موضوع مقررات مورد بحث را درخصوص مخالف قانون شناخته شدن رأی نیز قابل تجویز دانسته (قهرمانی، ۱۳۸۶: ۲۲۶)، قابل تایید نیست.

۱-۲. اشکالات پذیرش قلمرو گسترده جهت مورد بحث

اگرچه با توجه به آنچه گفته شد، از مقرراتی که در آن، مخالفت رأی با موازین شرعی به‌عنوان جهت نقض آراء محاکم، معرفی شده، چنین برمی‌آید که چنین جهتی به‌صورت مستقل و به‌طور انحصاری (ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری) یا در عرض جهات دیگر از جمله جهت مخالفت رأی با مقررات قانونی (مواد ۳۴۸ و ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی) مورد توجه قانون‌گذار بوده و همه آراء محاکم را دربرمی‌گیرد، اما پذیرش چنین مطلبی، پیامدهای وخیم و غیرقابل قبول دارد و سبب

به هم ریختن نظام حقوقی می شود و ما ناگزیر به احتراز از چنین ذهنیتی و تلاش برای ارائه تحلیلی متفاوت با راه حلی متفاوت هستیم.

پذیرش جهت مورد بحث به عنوان جهتی مستقل و دربرگیرنده همه آراء محاکم، سبب می شود حتی آرای که نه تنها مخالفتی با قانون ندارند، بلکه بر اساس قانون صادر شده اند و در آن به موادی از قوانین استناد شده، از جهت عدم مخالفت با موازین شرعی، مورد بررسی قرار گیرند و ممکن است در عین عدم مخالفت، بلکه با وجود مطابقت با قانون، مخالف موازین شرع شناخته شوند و به دنبال آن، مسئله نقض آن ها مطرح شود. نقض چنین آرای، به ظاهر، نقض رأی دادگاه است، ولی در واقع، کنار گذاشتن و امتناع از اجرای قانون یا قوانینی است که آن آرا به استناد آن صادر شده اند و نقض آراء صادر شده به استناد قوانین، با عنوان مخالفت آن ها با موازین شرعی، ملازمه دارد با مخالف شرع شناختن آن قوانین که رأی به استناد آن صادر شده است (قهرمانی، ۱۳۸۶: ۳۶۱) و این مطلبی است که با قانون اساسی مغایرت دارد؛ زیرا قانون اساسی که عدم مغایرت قوانین با موازین شرع را مقرر کرده است (اصل چهارم و هفتاد و دوم)، چگونگی تأمین این ضرورت را نیز مشخص کرده است و به موجب اصول این قانون (هفتاد و دوم، نود و یکم، نود و چهارم و نود و ششم) به منظور تأمین عدم مغایرت قوانین با احکام شرع، نهاد شورای نگهبان که در آن، جمعی از فقها که کارشناسان شرعی هستند، پیش بینی شده و مقرر شده کلیه مصوبات مجلس شورای اسلامی برای بررسی به این شورا فرستاده شود و شورای مذکور در صورت خلاف شرع شناختن یک قانون یا بخشی از آن، آن را به مجلس شورای اسلامی برمی گرداند و مانع تصویب آن می شود.

چنین اختیاری به هیچ مرجع دیگری داده نشده است. بنابراین، دادگاه ها در جهت بررسی قوانین از جهت مغایرت یا عدم مغایرت با شرع، اختیاری ندارند، بلکه موظف به اجرای قوانین مصوب هستند که در فرایند تصویب، تأیید شورای نگهبان را نیز از جهت عدم مغایرت با شرع دارند و مداخله دادگاه ها در این زمینه، نه تنها معجزی در قانون اساسی ندارد، بلکه مغایر با اصول یاد شده در این قانون و مداخله در کار نهاد پیش بینی شده برای این امر یعنی شورای نگهبان است. علاوه بر اینکه در صورتی که دادگاهی، یک رأی قضایی را که به استناد قانون مورد تأیید شورای نگهبان، صادر شده است، به استناد مخالفت با موازین شرع، نقض نماید، در واقع قانونی را که شورای نگهبان به عنوان مرجع رسمی تشخیص عدم مغایرت قوانین با شرع، تأیید کرده، خلاف شرع شناخته است و پذیرفتن چنین نتیجه ای همان درهم ریختن نظام حقوقی است که باید به هر ترتیب از آن احتراز کرد. هیچ عقل سلیمی نمی پذیرد که برای بررسی موضوعی، در قانون اساسی، یک نهاد متخصص در سطح عالی (شورای نگهبان) پیش بینی شود، آنگاه اجازه داده شود اشخاصی که تخصص لازم را در این زمینه

ندارند (قضات دادگستری که غالباً مجتهد نیستند)، تشخیص مغایر با تشخیص نهاد رسمی را اعمال نمایند. حتی در مواردی که قاضی رسیدگی‌کننده به رأی مورد اعتراض، مجتهد باشد و برخلاف نظر شورای نگهبان، قانون مربوط و مورد استناد در رأی را مخالف شرع بدانند، نمی‌توان او را مجاز به نقض رأی به استناد مخالفت رأی با شرع (به دیدگاه خود او) دانست، بلکه نهایت این است که به استناد تبصره ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی از رسیدگی به چنین پرونده‌ای، معاف باشد.

اگر بر ظاهر مواد مورد بحث در قوانین دادرسی در شناسایی جهت مخالفت رأی با موازین شرعی به‌عنوان جهتی مستقل و دربرگیرنده همه آراء محاکم، اصرار شود، چنین موادی با چنین معنا و تفسیری، ملازمه با شناسایی اختیاری بررسی مغایرت یا عدم مغایرت قوانین با شرع دارد و به همین دلیل، مغایر با قانون اساسی محسوب می‌شوند و همین مطلب، مانع از پذیرش چنین تفسیری از این مواد می‌شود و ما را ناگزیر از احتراز از چنین تفسیری و تلاش برای ارائه تفسیری از این مواد می‌کند که چنین تالی فاسدی را در پی نداشته باشد.

اشکال عدم تخصص قضات که اکثر ایشان مجتهد نیستند، در شناخت شرع نیز به‌خودی‌خود اشکالی جدی و اساسی است که باید به آن توجه شود و این سؤال جدی قابل طرح است که چگونه می‌توان تشخیص مخالفت یا عدم مخالفت آراء محاکم با موازین شرع را به کسانی واگذار کرد که جز تعدادی از ایشان، تخصصی در شناخت موازین شرع ندارند، بلکه برخی از ایشان جز اطلاعاتی اندک و سطحی، شناخت قابل توجهی از موازین و احکام شرعی ندارند. چنین مطلبی نیز می‌طلبد تا جایی که مقدور باشد از قلمرو شمول جهت مورد بحث کاسته شود و از تأیید قلمرو گسترده آن اجتناب شود. لازم به توجه است این اشکال در خصوص اعاده دادرسی مقرر در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری قابل طرح نیست؛ زیرا مرجع تشخیص خلاف شرع بودن رأی در این ماده، رییس قوه قضائیه است که مجتهد و متخصص شرع است.

نکته مهم دیگر، تکلیفی است که در اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر شده که به‌موجب آن، قضات محاکم، مکلف به تلاش برای دستیابی به حکم دعوا در قوانین شده‌اند و تنها در جایی مجاز به مراجعه به فقه و صدور احکام دعاوی به استناد «منابع یا فتاوی معتبر فقهی» شده‌اند که در تلاش یاد شده، موفق نشوند و در اثر «سکوت، نقص، اجمال یا تعارض قوانین» به حکم دعوا در قوانین دست نیابند. بر این اساس، ترتیب رعایت «مقررات قانونی» و «موازین شرعی» در دادرسی به این صورت است که رعایت موازین شرع در طول مقررات قانونی است و با وجود قانون، قاضی مجاز به استناد به موازین شرع نیست. البته چنین ترتیبی به معنای ترجیح قانون بر شرع نیست؛ زیرا قوانین نیز بر اساس اصل چهارم قانون اساسی بر مبنای موازین شرعی وضع

می‌شوند (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۱۳۰ و ۱۳۱). به عبارت دیگر، مسئله، به تقدم گونه‌ای از شرع بر شکل دیگر آن برمی‌گردد، به این ترتیب که آن دسته از موازین شرع که با تصویب مراجع قانون‌گذاری لباس «قانون» را به تن کرده، بر آن دسته از موازین شرع که چنین مرحله‌ای در مورد آن، سپری نشده و واجد چنین عنوانی نشده، مقدم است. بنابراین، وقتی قاضی در اجرای تکلیف قانونی، تلاش کرده و با یافتن حکم دعوا در قانون، به استناد آن، رأی صادر کرده، چگونه می‌توان در رسیدگی به شکایت از رأی صادرشده، آن را بر اساس موازین شرع ارزیابی کرد و به استناد مخالفت با موازین شرع آن را نقض کرد. آیا چنین کاری، مستلزم این نیست که رأی صادرشده، بر اساس معیاری (موازین شرع) بررسی و نقض شود که نه فقط تکلیف قاضی نبوده، بلکه تکلیف قاضی چیزی (قانون) غیر از آن بوده است. از طرف دیگر چگونه می‌توان توجیه کرد و منطقی دانست رأیی که قاضی در صدور آن به تکلیف قانونی خود یعنی استناد به قانون عمل کرده، به استناد امری (موازین شرع) که تکلیف او نبوده، نقض شود. آیا چنین مطلبی به معنای سرگردان گذاردن قضات مراحل مختلف دادرسی بین معیار و ضابطه‌های متعدد (موازین شرعی و مقررات قانونی) نیست.

این اشکالات جدی و اشکالاتی از این قبیل، سبب می‌شود آنچه در نگاه ابتدایی از مقررات مربوط به جهت مخالف شرع بودن رأی به نظر می‌آید؛ یعنی قلمرو گسترده آن به گونه‌ای که همه آراء محاکم را در بر گیرد، به آسانی قابل تأیید نباشد و لازم است در ارائه تحلیلی دیگر از این مواد باشیم که حاوی چنین اشکالاتی نباشد.

۲. قلمرو محدود جهت مخالفت رأی با موازین شرعی

در مقابل قلمرو گسترده جهت مخالفت رأی با موازین شرعی که مبتنی بر مستقل شناختن این جهت نسبت به جهات دیگر، به‌ویژه جهت مخالفت رأی با قانون، و شمول آن بر همه آراء محاکم است، قلمرو محدود این جهت مبتنی است بر شناسایی این جهت به‌عنوان جهتی در طول جهت خلاف قانون بودن رأی و مکمل آن و منحصر به آرای که بر اساس منابع یا فتاوی فقهی صادر می‌شود.

۲-۱. بیان قلمرو محدود جهت مورد بحث

یکی از استادان حقوق دادرسی مدنی با استناد به اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی بررسی آراء محاکم از جهت عدم مخالفت با موازین شرعی و نقض آن را در صورت احراز مخالفت آن با موازین شرعی، مربوط به مواردی دانسته است که قاضی بر اساس تکلیف مقرر در اصل و ماده یاد شده، تلاش کرده حکم دعوا را در قوانین بیابد، اما به دلیل سکوت، نقص، اجمال یا تعارض قوانین، موفق به این کار نشده و با استناد به منابع معتبر و فتاوی معتبر فقهی، رأی صادر کرده است، ولی در چنین استنادی به درستی عمل نکرده است. اما در مواردی که قاضی حکم دعوا

را در قوانین یافته و به استناد قانون، رأی صادر کرده است، چنین رأیی به استناد مخالفت با موازین شرعی، قابل نقض نیست؛ زیرا تکلیف قاضی در موارد وجود حکم در قانون، استناد به قانون است (شمس، ۱۳۸۵: ۳۷۵، ۴۴۰ و ۴۴۱). علاوه بر این که نظر دادگاه صادرکننده رأی، مبنی بر عدم امکان دستیابی به حکم موضوع مورد اختلاف در قوانین، سبب نمی‌شود که ارزیابی رأی صادر شده صرفاً بر اساس موازین شرعی صورت گیرد، بلکه مرجع رسیدگی کننده به اعتراض به رأی، ابتدا در خصوص وضعیت قوانین و حکم موضوع مورد اختلاف در قوانین، بررسی لازم را انجام می‌دهد و در صورتی که نظر دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض، بر وجود حکم موضوع مورد اختلاف در قوانین باشد، رأی صادر شده را به استناد مخالفت با قانون، نقض می‌کند (شمس، ۱۳۸۵: ۴۴۱). این استاد حقوق، جهت مخالفت رأی با شرع در ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (ماده ۴۴۷ قانون آیین دادرسی کیفری کنونی) را نیز مربوط به همین موارد دانسته است، یعنی جایی که قاضی بر اساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی به استناد منابع معتبر یا فتاوی معتبر اسلامی، رأی صادر کرده است (شمس، ۱۳۸۵: ۳۰۴).

اختصاص جهت مخالفت رأی با شرع، به مواردی که رأی به استناد منابع فقهی صادر می‌شود، در منابعی دیگر نیز مطرح شده است (حیاتی، ۱۳۹۰: ۲۱۰؛ مهاجری، ۱۳۹۰: ۵۳۲؛ زراعت، ۱۳۸۳: ۱۱۴۷؛ کشاورز، ۱۳۷۶: ۲۶۹).

با وجود این، از سخن یکی از نویسندگان چنین فهمیده می‌شود که در مورد استناد به قوانین قبل از انقلاب، به دلیل اینکه برخلاف قوانین پس از انقلاب بررسی شرعی نشده است و ممکن است رأی منطبق با آن، خلاف شرع شناخته شود، نقض رأی به جهت مخالفت با موازین شرعی را امکان‌پذیر می‌داند (مهاجری، ۱۳۹۰: ۵۳۲).

بر اساس دیدگاه این حقوق‌دانان، جهت مخالفت رأی با موازین شرعی، جهتی مستقل از سایر جهات و در عرض جهات دیگر نیست که مانند هر جهت دیگر، به‌طور مستقل در ارزیابی آراء محاکم، مورد توجه قرار گیرد و هر رأی از نظر این جهت بررسی شود، بلکه جهتی است در طول جهت مخالفت رأی با قانون و در جایی مورد توجه قرار می‌گیرد که جای بررسی رأی از جهت مخالفت با قانون نباشد و منحصر به ارزیابی آرای است که قاضی به دلیل نیافتن حکم در قانون، به استناد منابع یا فتاوی فقهی، رأی صادر می‌کند، ولی در مواردی که قاضی به استناد قوانین، رأی صادر کرده است، رأی صادر شده از جهت عدم مخالفت با قانون، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و مسئله ارزیابی از جهت عدم مغایرت با شرع، منتفی است. به عبارت دیگر، در ارزیابی هر رأی، یکی از دو جهت مخالفت با شرع یا مخالفت با قانون، مورد توجه قرار می‌گیرد و در هر رأی، جای بررسی یکی از این دو جهت است و این دو جهت،

در ارزیابی یک رأی، جمع نمی‌شوند. در خصوص اعاده دادرسی مقرر در ماده ۴۴۷ قانون آیین دادرسی کیفری نیز که صرفاً جهت خلاف شرع بودن رأی، موجب تجویز رسیدگی مجدد می‌شود، خلاف شرع بودن رأی در همین قلمرو محدود، مورد نظر است.

۲-۲. ارزیابی دیدگاه محدود شناختن جهت مورد بحث به آراء صادر شده به استناد فقه

دیدگاهی که جهت مخالف شرع بودن رأی را جهتی مستقل نمی‌شناسد و آن را مکمل جهت مخالف قانون بودن رأی می‌داند، از همه ایراداتی که بر مستقل و گسترده شناختن قلمرو این جهت، مطرح است مبرا است و سبب می‌شود، نظام حقوقی از اشکالات و تناقضاتی که مستقل و گسترده شناختن جهت مورد بحث، موجب می‌شود، دور شود و این جهت نقض آراء، در تکمیل جهات دیگر، به‌ویژه جهت مخالفت رأی با قانون، نقش مثبتی داشته باشد.

با وجود این، پذیرش این دیدگاه با موانعی مواجه است؛ از جمله این که در عمل، مواردی که دادگاه، به دلیل سکوت، نقص، اجمال یا تعارض قوانین، قادر به دستیابی به حکم موضوع مورد اختلاف در قوانین نباشد، بسیار اندک است و دادگاه‌ها همواره گرایش به این دارند که هر طور شده، از قوانین موجود استفاده نمایند و به‌نحوی، بین موضوع مورد اختلاف و ماده یا موادی از قوانین موجود، ارتباط برقرار می‌کنند و در نهایت با استناد به قوانین، اقدام به صدور رأی می‌نمایند. گستردگی حجم قوانین موجود و تنوع آن نیز امکان دستیابی به حکم موضوع مورد اختلاف را در قوانین، برای دادگاه‌ها فراهم کرده است، تا جایی که برای یافتن پرونده‌ای که در آن، قاضی با اعلام عدم امکان دستیابی به حکم در قوانین، به استناد منابع و فتاوی فقہی، رأی صادر کرده باشد، باید متحمل زحمت فراوان شد. حال با چنین وضعیتی، پذیرفتن این که قانون‌گذار در مقرر کردن چنین جهتی (جهت مخالفت رأی با شرع) به چنین موارد نادر و اندکی توجه داشته و این جهت را برای این موارد، وضع کرده، دشوار است، به‌ویژه وقتی که توجه نماییم که از بیان قانون‌گذار در مواد مختلف موضوع بحث، مشخص است که به این جهت، به‌عنوان جهتی مهم و پرکاربرد توجه دارد و نه جهتی که موارد اجرای آن یا قابل پیدا کردن نیست یا یافتن آن بسیار پرزحمت است. به‌خصوص اینکه قانون‌گذار در ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی «مطابقت یا عدم مطابقت رأی با شرع» را در تعریف «فرجام» و به‌عنوان یکی از دو معیار ارزیابی آراء محاکم در دیوان عالی کشور، معرفی کرده است.

این مانع، زمانی بیش‌تر احساس می‌شود که توجه نماییم قانون‌گذار که تا پیش از اصلاح سال ۱۳۸۵، در ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب «مخالفت رأی با قانون یا شرع» را عامل بررسی مجدد پرونده، معرفی کرده بود، در اصلاح این سال با حذف کلمه «قانون»، جهت مقرر در این ماده را به مخالفت با شرع، اختصاص داد. آیا می‌توان پذیرفت که این شیوه فوق‌العاده رسیدگی به آراء

صادر شده که هم از جهت تغییرات قانونی و هم از جهت چگونگی اجرا، با فراز و فرودهایی همراه بوده و ترتیبات عریض و طویلی برای اجرای آن پیش‌بینی شده، اختصاص به مواردی دارد که از نظر مصداقی یا نایاب یا کمیاب است و آیا می‌توان پذیرفت که قانون‌گذار در وضع این شیوه، نظر به این موارد نایاب یا کمیاب از نظر مصداقی داشته است؟ رویه عملی مجریان این شیوه نیز مؤید این مطلب است که آن را منحصر به موارد صدور رأی بر اساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی و به استناد منابع و فتاوی فقهی ندانسته‌اند و هر رأیی را که موجب تضییع حقوق دادخواه شناخته‌اند، آن را خلاف بین شرع تلقی کرده‌اند (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۸: ۲۷۹).

۳. تحلیل موضوع بر اساس معیار مخالفت رأی با شرع

در تحلیل‌هایی که پیش از این در خصوص جهت مورد بحث مطرح شد، به منظور از «خلاف شرع بودن رأی» توجهی نشد. در تحلیلی دقیق‌تر، در تبیین موقعیت و قلمرو این جهت، می‌توان به معیار خلاف شرع شناخته‌شدن رأی توجه کرد. برای شناخت معیار خلاف شرع بودن رأی، چند احتمال قابل بررسی است؛ یک احتمال این است که بی‌اعتباری فتوا یا منبع فقهی را که رأی بر اساس و به استناد آن صادر شده، موجب خلاف شرع شناخته شدن رأی بدانیم. احتمال دیگر این است که مخالفت رأی را با مسلمات فقه یا نظر مشهور، عامل خلاف شرع شناخته شدن آن بشناسیم. در تحلیلی دیگر، می‌توان معیار خلاف شرع شناخته شدن رأی را بی‌اعتباری آن بر اساس احکام و مقررات شرع دانست.

۳-۱. بی‌اعتباری منبع یا فتوای فقهی مورد استناد در رأی

یک احتمال در معنا و معیار خلاف شرع شناخته شدن رأی، بی‌اعتباری منبع یا فتوای فقهی مورد استناد در آن رأی است. توضیح اینکه به استناد اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی قاضی مکلف است در مواردی که نتواند حکم دعوا را در قوانین بیابد، به استناد منابع معتبر یا فتاوی معتبر فقهی، رأی صادر کند. حال اگر منبع یا فتوای مورد استناد قاضی، بی‌اعتبار باشد، چنین رأیی قابل تأیید نیست و ممکن است گفته شود؛ منظور از خلاف شرع شناخته شدن رأی، همین است و بی‌اعتباری فتوا یا منبع مورد استناد، سبب خلاف شرع شناخته شدن رأی است. چنین تحلیلی با دیدگاه کسانی که جهت مخالف شرع شناخته شدن رأی را جهتی در طول جهت مخالف قانون بودن رأی و مکمل آن و مربوط به موارد صدور رأی به استناد منابع و فتاوی فقهی بر اساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی دانستند، تناسب دارد و در تکمیل دیدگاه مذکور می‌توان معیار خلاف شرع شناخته شدن رأی را بی‌اعتباری فتوا یا منبع مورد استناد دانست، اگرچه این دسته به صراحت در خصوص معیار مخالف شرع شناخته شدن رأی، اظهار نظر نکرده‌اند، ولی از مضمون و مجموع سخن ایشان چنین معیاری قابل دریافت است.

اما منحصر شناختن مخالفت رأی با شرع به بی‌اعتباری منبع یا فتوای مورد استناد، به نتایج غیرقابل قبولی منتهی می‌شود؛ زیرا در فقه، جهات متعددی سبب بی‌اعتباری رأی قاضی می‌شود و نقض آن را در پی دارد (نک: الطوسی، ۱۳۵۱: ۹۰ به بعد؛ الطوسی، ۱۴۳۲: ۲۱۴ به بعد؛ الاسدی، ۱۴۱۹: ۴۳۳؛ الحلّی، ۱۴۱۵: ۷۵ به بعد؛ الحسینی العاملی، بی‌تا: ۵۲ به بعد؛ نجفی، ۱۳۹۸: ۹۵ به بعد؛ الآشتیانی، ۱۳۲۷: ۵۴ به بعد؛ الرشتی، ۱۴۰۱: ۱۰۸ به بعد؛ الکنی الطهرانی، بی‌تا: ۲۳۷ به بعد؛ النراقی، ۱۴۰۵: ۵۲۸ به بعد؛ الموسوی الگلپایگانی، ۱۴۰۱: ۱۶۶ به بعد؛ الموسوی الاردبیلی، ۱۴۰۸: ۲۵۳ به بعد) که بی‌اعتباری ادله حکم از جمله آن است و با وجود این جهات، نمی‌توان به صرف بی‌اعتبار نبودن منبع یا فتوای مورد استناد، رأی را مخالف شرع شناخت و نمی‌توان آن را تأیید کرد. به طور مثال از جمله جهات نقض آراء در فقه، بی‌اعتباری ادله اثباتی موضوع دعوا و فاقد شرایط قضا بودن قاضی صادر کننده رأی است و در چنین مواردی رأی صادر شده، صرف نظر از ادله استنباط حکم آن، قابل تأیید نیست و لازم است نقض شود. بنابراین، در حقوق نیز نمی‌توان پذیرفت با وجود چنین اشکالاتی، رأی صادر شده صرفاً به خاطر این که منبع یا فتوای مورد استناد، بی‌اعتبار نیست، تأیید شود و خلاف شرع شناخته نشود.

۲-۳. مخالفت رأی با مسلمات فقه یا نظر مشهور یا فتوای ولی فقیه

احتمال دیگر این است که معیار خلاف شرع شناخته شدن رأی را مخالفت آن با دیدگاه‌های فقهی و نظرات فقها در خصوص موضوع دعوا بدانیم و در مواردی که در خصوص موضوع دعوا، همه فقها دیدگاه واحد دارند و اختلافی وجود ندارد، همان دیدگاه و در موارد اختلاف و تعدد نظرات، دیدگاه غالب (مشهور) یا نظر ولی فقیه، ملاک باشد. چنین معیاری از ماده واحد قانون (مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴) اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، قابل استنباط بود که تبصره ۱ ماده یادشده را چنین تغییر داده بود: «مراد از خلاف بین شرع، مغایرت رأی صادره با مسلمات فقه است و در موارد اختلاف نظر بین فقها ملاک عمل نظر ولی فقیه و یا مشهور فقها خواهد بود».

برخلاف معیار قبلی که صرفاً در آراء صادر شده بر اساس منابع یا فتاوی معتبر فقهی، قابل طرح بود و الزاماً پذیرش قلمرو محدود جهت مورد بحث را سبب می‌شد، این معیار در آرای نیز که به استناد قانون صادر شده باشد، قابل طرح است. بنابراین، خود این معیار، اقتضای پذیرش قلمرو محدود یا گسترده جهت مورد بحث را ندارد و اثبات قلمرو محدود یا گسترده این جهت، نیاز به تحلیل و اثبات جداگانه دارد.

اما این معیار نیز با اشکالات جدی مواجه است، زیرا؛ اولاً، تبصره یادشده در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۹۲) حذف شده و استناد به تبصره مذکور در وضعیت حقوقی کنونی

با تردید مواجه است، علاوه بر این که ماده ۱۸ مورد بحث، به موجب ماده ۵۵۹ قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۹۲) به صراحت، نسخ شده است. ثانیاً، در صورتی که قاضی با دست یافتن به حکم دعوا در قانون، به استناد و مطابق قانون، رأی صادر کرده باشد، ارزیابی این رأی بر اساس دیدگاه‌های فقها و نقض آن به دلیل مخالفت با آن دیدگاه‌ها، مستلزم اشکالاتی است که پیش از این به تفصیل بحث شد و اگر قاضی با اعلام عدم دریافت حکم در قانون، بر اساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی به شرح مراجعه نماید، در صورتی که مجتهد باشد، لازم است با استنباط حکم دعوا از ادله استنباط احکام شرعی، رأی صادر نماید و شرعاً مجاز نیست به استناد فتاوی فقهای دیگر، رأی صادر کند، پس ارزیابی رأی او با دیدگاه‌های فقهای دیگر و نقض آن در صورت مخالفت، توجیهی ندارد. اما اگر قاضی مجتهد نباشد، تکلیف قانونی او صدور رأی به استناد فتاوی معتبر است و اعتبار فتوا به این است که صادر کننده آن، مجتهد جامع الشرایط باشد. بنابراین، فتوای هر فقیه جامع الشرایط، معتبر است، اگرچه خلاف نظر مشهور یا خلاف نظر ولی فقیه باشد. پس ارزیابی رأی نیز که به استناد یک فتوای معتبر صادر شده، بر اساس فتاوی فقهای دیگر و نقض آن در صورت مخالفت، قابل توجیه نیست. شاید همین ملاحظات، سبب تجدیدنظر قانون‌گذار و حذف تبصره ۱ ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب شده است. ثالثاً، اشکال عدم انطباق با موارد بی اعتباری رأی در فقه که در معیار قبلی مطرح شد، اینجا نیز وجود دارد و موارد بی اعتبار شناخته شدن رأی بر اساس این معیار نیز، با موارد بی اعتباری رأی در فقه، منطبق و هماهنگ نیست.

۳-۳. بی اعتباری رأی بر اساس شرع

تحلیل دیگر این است که جهت خلاف شرع بودن رأی را ناظر به موارد بی اعتبار شناخته شدن رأی در فقه بدانیم. توضیح این که در متون فقهی به مسئله بطلان رأی و لزوم نقض آن پرداخته شده است و موارد بی اعتباری رأی قاضی که نقض آن را در پی دارد بیان شده است (نک: منابعی که پیش از این ذکر شد و حسن زاده، ۱۳۹۷: ۱۰۴-۸۳)؛ از جمله این موارد: «مخالفت قطعی رأی با واقع»، «اشتباه قاضی در استنباط حکم دعوا»، «فاقد شرایط بودن قاضی» و «بی اعتباری ادله اثبات موضوع دعوا» است. بر اساس این تحلیل، آنچه در قانون تحت عنوان «مخالفت رأی با شرع» آمده، ارجاعی است به موارد بی اعتباری رأی که در فقه بیان شده است و با این عنوان، مصادیقی از جهات نقض آرا که در فقه بیان شده، به جهاتی که در قانون آمده، اضافه شده است. به عبارت دیگر، قاضی مکلف شده، علاوه بر جهات خاصی که در قانون (مواد ۳۴۸ و ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی) برای نقض آرا ذکر شده، مواردی را نیز که در فقه بیان شده، مورد توجه قرار دهد و در صورت وجود هر یک از این مصادیق، رأی

صادر شده را نقض نماید. در خصوص ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری نیز مخالفت رأی با شرع که تنها عامل تجویز اعاده دادرسی موضوع این ماده معرفی شده، در همین معنا، منظور است. در این تحلیل نیز مانند معیار قبلی، قلمرو جهت مخالف شرع بودن رأی، منحصر به موارد صدور رأی به استناد شرع نیست و می‌تواند آراء صادر شده بر اساس قوانین را نیز در بر گیرد و این جهت، نه جهتی در طول جهت خلاف قانون بودن رأی، بلکه جهتی در کنار سایر جهات خواهد بود. از این رو، ایراد اساسی مطروحه، یعنی پیامد غیر قابل قبول کنار گذاشته شدن قانون در دادگاه با مخالفت شرع شناختن رأی صادر شده بر اساس قانون، در اینجا نیز مطرح است.

با وجود این، در نگاه دقیق به موضوع، می‌توان دریافت که اجرای جهت مخالف شرع بودن رأی، با این تحلیل و این معیار، در خصوص آرای که به استناد قوانین صادر شده، چنین نیست که همواره مستلزم کنار گذاردن قانون مورد استناد باشد. توضیح این که اگرچه برخی از جهات نقض آراء در فقه (مخالفت قطعی با واقع و اشتباه قاضی در استنباط حکم) مربوط به بی‌اعتباری مستند رأی صادر شده است، اما جهات دیگر (فاقد شرایط بودن قاضی و بی‌اعتباری دلیل اثبات موضوع دعوا) اشکال‌هایی است در قاضی یا ادله‌ای که برای اثبات موضوع دعوا اقامه شده است و اموری جدای از بی‌اعتباری مستند رأی است و چه بسا با وجود اعتبار مستند رأی، چنین رأیی به خاطر جهات نقض مربوط به قاضی یا ادله اثبات موضوع دعوا، لازم است نقض شود. بنابراین، در مواردی که رأی به استناد قانون صادر شده، اگر جهت نقض آن به استناد شرع، اشکال مربوط به قاضی یا ادله اثبات موضوع دعوا باشد، نقض چنین رأیی منافاتی با اعتبار قانون مستند آن ندارد و نقض آن، مستلزم بی‌اعتبار شناختن و کنار گذاشتن قانون مستند آن رأی نیست. جهت شرعی «اشتباه قاضی در استنباط حکم» نیز در آرای که به استناد قانون صادر شده، منتفی است. تنها در صورتی که در موردی، رأی صادر شده به استناد قانون را مشمول جهت شرعی «مخالفت قطعی با واقع» بدانیم، نقض چنین رأیی ملازمه با نقض و کنار گذاردن قانونی که رأی به استناد آن صادر شده، دارد. بنابراین، اشکال مورد بحث در این تحلیل، در حدی بسیار محدودتر نسبت به معیار قبلی وجود دارد.

نتیجه

از مجموع آنچه در این مقاله گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت که پذیرفتن جهت خلاف شرع بودن رأی به‌عنوان جهتی در عرض سایر جهات از جمله جهت خلاف قانون بودن رأی، به نتایج و پیامدهایی می‌انجامد که قابل قبول نیست و اختلال نظام حقوقی را در پی دارد. مطرح کردن جهت مورد بحث به‌عنوان جهتی در طول جهت مخالفت رأی با قانون و صرفاً ناظر به مواردی که رأی بر اساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی به استناد منابع و فتاوی فقہی

صادر می‌شود، اگرچه اشکالات مستقل شناختن این جهت را منتفی می‌کند، اما خود، حاوی اشکالاتی است که پذیرش آن را نیز ناممکن می‌سازد و انتساب چنین منظوری از این جهت، به قانون‌گذار بسیار دشوار است. پس بهتر است در شناخت قلمرو جهت خلاف شرع بودن رأی، به معیارهای قابل طرح در خلاف شرع شناخته شدن رأی توجه شود، که در این خصوص نیز تحلیلی که با کمترین اشکال مواجه است، ناظر شناختن جهت مورد بحث به موارد بی‌اعتباری رأی در فقه است. در تأیید نهایی این تحلیل و در رفع اشکال آن می‌توان گفت؛ قانون‌گذار در وضع جهت خلاف شرع بودن رأی به رعایت موارد بی‌اعتباری رأی در فقه، توجه داشته است، تا جایی که اعمال این جهت، مستلزم کنار گذاردن قانون با طرح خلاف شرع بودن رأی مستند به آن نشود. به عبارت دیگر، این جهت، به مواردی (فاقد شرایط بودن قاضی و بی‌اعتباری دلیل اثبات موضوع دعوا) از بی‌اعتباری رأی در فقه نظر دارد که ملازمه با نفی قانون مورد استناد در رأی ندارد، اما منصرف از موردی (مخالفت قطعی با واقع) است که نقض رأی به استناد آن، مستلزم نفی قانون مورد استناد در رأی و کنار گذاردن آن است. بنابراین، جهت مخالفت رأی با شرع، جهتی مستقل از جهت مخالفت رأی با قانون است و قلمرو آن، منحصر به موارد صدور رأی به استناد منابع و فتاوی فقهی نیست، بلکه موارد صدور رأی به استناد قانون را نیز در بر می‌گیرد، اما این جهت را در نقض آراء قضایی تا جایی و در مواردی می‌توان مورد استناد قرار داد که منتهی به نقض قانون مورد استناد در رأی و کنار گذاردن آن نشود.

منابع

فارسی

- حیاتی، علی عباس (۱۳۹۰)، آیین دادرسی مدنی (۲)، تهران: نشر میزان.
- حسن زاده، مهدی (۱۳۹۷)، «موارد نقض احکام قضایی در فقه»، مجله پژوهش های فقهی، دوره ۱۴، شماره ۱.
- زراعت، عباس (۱۳۸۳)، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی، چاپ سوم، تهران: خط سوم.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، جلد دوم، چاپ دهم، تهران: انتشارات دراک.
- قهرمانی، نصرالله (۱۳۸۶)، مباحث دشوار آیین دادرسی مدنی، جلد اول، چاپ اول، تهران: نشر خرسندی.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۹)، شیوه تجربی تحقیق در حقوق، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کشاورز، بهمن (۱۳۷۶)، دادگاه های عام پیشینه، ساختار و تشکیلات، آیین دادرسی مدنی، تهران: نشر حقوق دان.
- گلدوست جویباری، رجب (۱۳۸۸)، کلیات آیین دادرسی کیفری، چاپ چهارم، تهران: انتشارات جنگل.
- معاونت آموزش قوه قضاییه (۱۳۸۸)، حقوق شهروندی در آیین دادرسی مدنی، تهران: انتشارات جنگل.
- مهاجری، علی (۱۳۹۰)، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران: فکرسازان.

عربی

- الأشتیانی، میرزا محمد حسن (۱۳۲۷)، كتاب القضاء، قم: منشورات دار الهجرة.
- الاسدی، الحسن بن یوسف بن المطهر (العلامة الحلبي) (۱۴۱۹)، قواعد الاحکام، جلد سوم، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
- الحسینی العاملی، السید محمد جواد (بی تا)، مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة، جلد دهم، بی جا: دار احیاء التراث العربی.
- الحلبي، نجم الدين جعفر بن الحسن (المحقق) (۱۴۱۵)، شرايع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد چهارم، قم: مؤسسة المعارف الاسلامیة.
- الرشتی، میرزا حبیب الله (۱۴۰۱)، كتاب القضاء، الجزء الاول، قم: دار القرآن الکریم.
- الطوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن (الشیخ) (۱۴۳۲)، كتاب الخلاف، جلد ششم، چاپ سوم، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
- الطوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی (الشیخ) (۱۳۵۱)، المبسوط فی فقه الامامية، جلد هشتم، بی جا: المكتبة المرتضوية لاحیاء آثار الجعفریة.
- الکنی الطهرانی، المولی علی (بی تا)، كتاب القضاء (چاپ سنگی)، بی جا، بی نا.
- الموسوی الاردبیلی، السید عبد الکریم (۱۴۰۸)، فقه القضاء، قم: منشورات مكتبة امیر المومنین (ع).
- الموسوی الکلایبگانی، السید محمد رضا (۱۴۰۱)، كتاب القضاء (تقریرات بقلم السید علی الحسینی الميلانی)، جلد اول، قم: مطبعة الخيام.
- نجفی، شیخ محمد حسن (۱۳۹۸)، جواهر الکلام، جلد چهلم، چاپ ششم، تهران: دار الکتب الاسلامیة.
- النراقی، المولی احمد (۱۴۰۵)، مستند الشیعة فی احکام الشریعة، جلد دوم، قم: منشورات مكتبة آية الله المرعشی النجفی.